یاد

مرغی که از لانه دور افتاد

هوشنگ جاوید
پژوهشگر موسیقی نواحی

● موسیقی در خانواده غلامعلی پورعطایی، موروثی بود و آنها نسل‌به‌نسل به نوازندگی و خوانندگی مشغول بودند. روزی او برای قدم‌زدن با پدرش به خیابان می‌رود و زمانی که به دکان فردی به نام «علی جمعه‌زحمتکش» می‌رسند، پدرش‌سازی برایش می‌خرد و او این ساز را حداقل تا سال۸۲ که من به یاد دارم، نگه داشته بود و با آن می‌نواخت. از آنجا که او دارای مدرک کاردانی بود، به صورت تخصصی به موسیقی پرداخت و چون بزرگ‌شده مکتب ذکر بود، نزد استاد «منصوری» و «الله‌رسان» رفت تا مقام‌ها را از آنها یاد بگیرد. در ۱۲،۱۳سالگی هم نزد استاد «یوسف‌خان تیموری» رفت و با مقام‌های خانگاهی و ذکرها آشنا شد. پس از آن ذکرها را به همراه دوتار نواخت، موسیقی آوایی را به موسیقی آوازی تبدیل و از همانجا بود که ذکرها را موسیقیایی کرد. به خوبی به یاد دارم این حرکت پورعطایی در سال‌های پیش از انقلاب روی جوان‌ها تاثیر زیادی گذاشت و آواز «الا هو» بسیار مورد استقبال مردم قرار گرفت. یکی دیگر از مقام‌هایی که او در آن تخصص داشت «غریبی» بود که در مورد تنهایی و بی‌کسی است و خودش می‌گفت این مقام در مورد غریبی امام‌رضا(ع) و امام‌حسن(ع) است چون زهر هجران خورده‌اند. او همچنین در مورد یکی از مقام‌هایی که الان به نام «ای همنفسان وای از غریبی» رایج شده و از نواهای غریبی خراسان است، تبحر فراوانی داشت و ندیده‌ام کس دیگری غیر از خودش توانسته باشد آن را به این خوبی اجرا کند. پورعطایی در مسیر یادگیری موسیقی، به سراغ «ادهم شیخی» نیز رفت و رابطه مریدی و مرادی میان آنها شکل گرفت. او مقام‌های «الا هو»، «الله مدد» و «ادهم خوانی» را از ادهم شیخی یاد گرفت و در ۱۵سالگی نزد استاد «ذوالفقار عسگری‌پور» رفت و پنجه‌زدن را آموخت، مخصوصا که در ریزپنجه‌ها تبحر پیدا کرد. در سن ۲۵سالگی به‌عنوان معلم در وزارت آموزش‌وپرورش مشغول به کار شد اما همچنان به یادگیری موسیقی پرداخت و از سوی استاد «سمندری» و «نظرمحمد سلیمانی» مورد آموزش قرار گرفت. بعد از آنهم به قول معروف به کوه و دشت رفت. خودش در این‌باره می‌گفت: «مثل مرغی بودم که از لانه دورافتاده بود». پورعطایی همچنین به دنبال آموختن شیوه‌های آوازی رفت و به همین دلیل از سوی «شهاب‌الدین شیرمحمدی» آموزش دید و شاهنامه‌خوانی و جنگ‌نامه‌خوانی آموخت. او در این مسیر از محضر ۱۱استاد همچون غلامعباس رسول، معروف به رسول قصاب، نورمحمد درپور، احد کمانه‌ای و... بهره گرفت تا شیوه‌های مختلف آوازی را بیاموزد. بعد از آن سعی کرد با تغییراتی که در دوتار از نظر پرده‌بندی ایجاد شده بود، همگام شود و تلاش کرد به ۱۲ پرده قدیم برسد هرچند که پرده‌ها را به ۱۹ پرده رساند تا به جای چهارکوک بتواند هفت‌کوک را پیاده کند. او حتی وارد سینما هم شد که اولین حضورش در فیلم کوتاه «فاخته» به کارگردانی واروژ کریم مسیحی بود. پورعطایی یکی از کسانی بود که در «بیدل‌خوانی» دارای سبک شد و در بحبوحه‌ای که موسیقی پاپ و راک از طریق رسانه‌هایی مانند رادیو رایج شده بود، توانست آثارش را در جامعه جابیندازد. او از طریق آقای قدوسی که استودیویی را در تربت جام راه‌اندازی کرده بود، آثارش را ضبط می‌کرد و آن کارها بازخورد زیادی در جامعه داشتند حداقل در خراسان که اینگونه بود و یادم است جوان‌ها به دنبال کارهای جدید او بودند. او بعد از انقلاب تا مدتی در هیچ جشنواره و فعالیتی شرکت نکرد تا اینکه به دعوت من در «جشنواره موسیقی آیینی» حاضر شد و مورد تقدیر وزیر ارشاد وقت قرار گرفت. او مقام اول هشتمین جشنواره خراسان، مقام اول جشنواره فجر و جایزه ویژه هیات داوران صداوسیما در سال۷۷ را نیز دریافت کرد. پورعطایی با بیش از ۶۰ساعت موسیقی منتشر شده در کشورهایی مانند کانادا، فرانسه، قرقیزستان، ایتالیا و.. به اجرای برنامه پرداخت. سبکی که او در شیوه آوازی موسیقی جنوب خراسان پدید آورد، موفق بود اما او سختی‌های زیادی کشید و از امتیازات لازمی که شایسته‌اش بود، بهره نبرد. اگر موسیقی خراسان با این روند پیش رود، به زوال خواهد رفت چرا که به اقتصاد موسیقی ایرانی توجهی نشده است. این موسیقی به سبب موجودیت معنوی‌اش نمی‌تواند پولساز باشد و بیشتر فرهنگساز است و نیاز به حمایت دارد.

خبر

مجید سعیدی برنده «فتوژورنالیسم» ایتالیا

● **شرق:** مجید سعیدی، عکاس شناخته‌شده خبری جایزه «مستر» فتوژورنالیسم ایتالیا را به خاطر مجموعه مستند «زندگی در جنگ» از آن خود کرد. «زندگی در جنگ» مجموعه بسیار گسترده‌ای با زیرفصل‌های متفاوت و حاصل چند سال زندگی مجید سعیدی در شرایط دشوار کشور افغانستان است که بین ۶۰۰ اثر برجسته از ۴۱ کشور دنیا برای بخش جایزه ویژه فتوژورنالیسم ایتالیا که مهم‌ترین جایزه این جشنواره است، به مجید سعیدی رسید.جایزه فتوژورنالیسم ایتالیا یک رقابت بین‌المللی در حوزه عکاسی است که در سه بخش «مستر» یا ویژه، اسپات‌لایت و جایزه عکاسی برای داستان‌های کوتاه برگزار می‌شود. دست‌اندرکاران این جشنواره علت برگزیده‌شدن مجموعه عکس‌های سعیدی را «توانایی و قابلیت هنرمند در به‌تصویر کشیدن جامعه بحران‌زده افغانستان در قالب تصویر» بیان کرده‌اند.

غلامعلی پورعطایی درگذشت

نای خنیاگر نوایی ندارد

عکس: امیر حریرچی

فرزانه ابراهیم‌زاده: دیگر نایی نداشت تا از الله مدد بگیرد و دل خسته و رنجور به تربت بازگردد. خنیاگر مدت‌ها بود توانش را از دست داده و به مرگ سلام کرده بود. خراسان بزرگ یکی دیگر از صداهایش را از دست داد و غلامعلی پورعطایی را هم به خاک خود می‌سپارد. موسیقی مقامی خراسان هنوز بعد از هشت‌سال جای خالی حاج قربان را پر نکرده و در حسرت نواهای خون‌پاش و نغمه‌ریز حسین سمندری بود. هنوز امیدوار بود استاد نورمحمد درپور از بستر بیماری برخیزد که یکباره خبر پیچید: «غلامعلی پورعطایی در بیمارستان امام رضای مشهد درگذشت.» آن هم درست روزی که قرار بود شب همان روز در زادگاهش برایش بزرگداشت بگیرند. برای کسانی که در چند هفته گذشته پیگیر وضعیت پورعطایی بودند هم، شنیدن خبر درگذشتش باورکردنی نبود. گفته بودند سردردهای شدید و کمردرد او را به بیمارستان کشانده. همین چند هفته قبل بود که در جریان سفر استانی رییس‌جمهور به خراسان دستور تامین هزینه‌های درمانی‌اش صادر شد و در بیمارستان امام‌رضا(ع) مشهد بستری شد. اما او ۱۲مهر در همین بیمارستان چشمانش را از جهان در حالی بست که از عدم توجه به استادان موسیقی گله‌مند بود و در زمان بستری‌شدنش در بیمارستان در گفت‌وگو با «شرق» از زبان خود و پسرش این گلایه‌ها را مطرح کرده بود. پورعطایی موقع مرگ ۷۳ساله بود. متولد سال ۱۳۲۰ در شهر موسیقی مقامی خراسان بزرگ یعنی تربت جام. شغل اصلی‌اش تا چندسال پیش معلمی بود. اما موسیقی در خون و جانش ریشه داشت. این را چند سال پیش از او شنیدم؛ وقتی برای برنامه موسیقی مقامی که در کاخ نیاوران برگزار می‌شد به‌همراه نورمحمد به تهران آمده بود. او ساز دو تار را انتخاب کرده بود؛ ساز اصلی مردمان تربت جام که اهالی این دیار از کودکی با آن بزرگ می‌شوند. اما دو تاری که او و نورمحمد می‌زدند با بقیه فرق داشت. مردم شهر «تربت احمد جام» با نوای دوتار او آشنایی غریبی داشتند. خودش درباره دوتار گفته بود: «دوتار ساز دل است. هیچ‌کس از عبارت دوتارنوازی استفاده نمی‌کند و همه می‌گویند؛ دوتارزنی. دوتار را می‌زنند، ولی بقیه سازها را می‌نوازند. دوتار یک جور فریاد است اما این زدن به معنای خشونت نیست. بیشتر جوشش و عصیان روح است. روال دوتارزدن اینگونه است که از یک دعوا شروع و به آشتی ختم می‌شود.» همین آشتی هم نواهایی را می‌ساخت که خنیاگرانی چون او، آنها را حفظ کرده بودند. او هم مانند خیلی از خنیاگران خراسان استاد مشخصی برای آواز و دوتارش نداشت و به‌صورت سینه‌به سینه آن را آموخته و در جانش نشسته بود. البته پورعطایی با توجه به تحصیلاتش و اینکه معلمی می‌دانست به‌صورت علمی هم موسیقی را دنبال کرده بود. او درباره آموزش این ساز گفته است: «دوتار به نوع‌های مختلف آموزش داده می‌شود. ابتدا که آموزش آن سینه به سینه بوده است. استادان یا بیشتر پدران و بزرگان دوتار، نحوه زدن را به قول معروف گوشی به کودکان یاد می‌دادند. غیراز این، صورت نوشتاری آن هم الان موجود است. یک چیزی مثل نت اما دو، ر، می، فا، سل... نیست. صورت دیگری از نت، که با آوا همراه است. و نوع دیگر آموزش هم با اعداد است که مثلا چند تا مکث یا چند تا برگردان در هر میزان وجود دارد. اینها، اما یادگیری در حد ابتدایی است. بعد از گذران این مراحل اولیه، باید هنرجو خودش دنبال کار بیفتد تا به جایی برسد که با شنیدن و تعمق بتواند باعث ارتقای خودش شود. باید خودش استاد شود که مثلا اگر آهنگی می‌شنود سریع بفهمد از چه پرده‌ای شروع شده و در کجا تمام می‌شود.»

او با چنین شیوه‌ای آموخت و آوازه‌اش را از مرزهای تربت و خراسان فراتر برد و در سال۱۳۴۴ به سبب شهرت در نوازندگی و خوانندگی به تهران دعوت شد تا در تالار رودکی، مجامع هنری و سفارتخانه‌های اروپایی و رادیو و تلویزیون، همراه با گروه هنرهای آیینی، سنتی و حرکات موزون به سرپرستی هنرمند برجسته هنرهای آیینی «آقای محمدفاروق کیانی‌پور» و دیگر هنرآفرینان میراث کهنسال به اجرای برنامه بپردازد که بسیار مورد اقبال واقع می‌شود. شهرت وی در این زمان تا به آنجا می‌رسید که ضمن سفر به سراسر ایران، برای اجرای برنامه در کشورهای گوناگون از وی دعوت به عمل می‌آمد. همین زمینه‌ای برای شناخت او در خارج از مرزهای ایران شد. پورعطایی علاوه‌بر اجرا در شهرهای مختلف ایران، صدای دوتار را به گوش بسیاری از جهانیان هم رسانده بود. در خیلی از فیلم‌ها و سریال‌ها هم ساز زده است. شاید مهم‌ترین همکاری او با بهرام بیضایی و واروژ کریم‌مسیحی در فیلم‌هایشان بود. او در سال‌های اخیر در شهرستان تربت به کار کشاورزی مشغول بود و هرازچندگاهی هم برای برنامه‌ای به نواختن و خواندن می‌پرداخت. بازخوانی قطعه «نوایی» که از مهم‌ترین قطعات آوازی خراسان است یکی از مشهورترین قطعاتی است که پورعطایی اجرا کرد. اما قطعه الله مدد که قطعه‌ای خطاب به احمد جام عارف مشهور است از قطعات مشهور او به‌شمار می‌رود. شرکت در مراسم شاهنامه‌خوانی با دوتار چون جنگ هفت‌لشکر، داستان سیاوش، داستان بیژن و منیژه، جنگ کُک کوه‌زاد (قلعه‌ای در تربت‌جام به‌نام قلعه گگ) از دیگر آثار به‌جامانده از این خنیاگر خراسانی است که حالا به جمع یاران درگذشته پیوسته است و خاطره خود را به کنار آرامگاه حکیم توس می‌برد. پیکر او قرار بود امروز بر اساس آنچه پسرش گفته در کنار آرامگاه فردوسی و کمی آن‌سوتر از اخوان‌ثالث و حکیم توس به خاک سپرده شود اما گویا پیکر او به زادگاهش انتقال پیدا می‌کند. پورعطایی در حالی مهرماه امسال از میان ما رفت که همین چندماه پیش کنسرتش در نیشابور لغو شد و مدت‌ها بود دست به ساز نبرده بود. علی مرادخانی، معاون امور هنری وزارت ارشاد در پی درگذشت این استاد موسیقی مقامی در پیام تسلیتی گفت: «افسوس که گنجینه موسیقی نواحی ایران، گوهری بی‌بدیل را از دست داد. خاموشی خنیاگر خوش‌آوای خراسانی، استاد غلامعلی پورعطایی، ضایعه‌ای بزرگ برای فرهنگ و هنر سرزمین‌مان و به‌ویژه موسیقی نواحی ایران است. غم فراق او که نیم‌قرن صدای بی‌همتای دوتار و آواز خوش‌اش تسلای روح و روان‌مان بود، تا همیشه در نهان‌خانه دل‌هایمان خواهد نشست. امیدوارم پروردگار یکتا به خانواده محترم‌اش و نیز به ما دوستدارانش صبر و شکیبایی تحمل این درد جانکاه را عطا کند.»

گزارش «شرق» از آخرین دیدار با غلامعلی پورعطایی

غمش در نهانخانه دل نشست

سیمین سلیمانی . مشهد

می‌خواهم از غلامعلی پورعطایی روایت کنم؛ از ابتدایی که با او هنگام انتقالش از تربت جام به بیمارستان صحبت کردم و جویای حالش شدم تا وقتی که بزرگداشت دیرهنگامش تبدیل به مراسم ترحیم او شد.

مرغ وحشی که از بام برخاست دیگر نخواهد نشست. وقتی پورعطایی را به بیمارستان مشهد منتقل می‌کردند به او گفتم استاد! همه بی‌تاب شنیدن صدای دوتار شما هستند. شمرده و آهسته پاسخ داد: «من هم دلتنگم»؛ از درد بی‌امانی که وجودش را گرفته بود صحبت کرد که از مچ دستش شروع شده و کمرش را نیز فراگرفته بود؛ بعد هم با همان صدای گیرا و حزینش که بیمار شده بود گفت دلتنگ سازش است. بعد از اینکه صحبت‌هایمان تمام شد؛ من با او خداحافظی کردم؛ غافل از اینکه، آخرین مکالمه من با غلامعلی پورعطایی بود.

از آن روز تا روز ملاقات در بیمارستان مشهد چند بار با فرزندان پورعطایی صحبت کرده و جویای حالش شده بودم. پسرش علی یک‌بار از کارهای ناتمام پدر به من گفته بود: «پدر کتابی در زمینه هنر و موسیقی خراسان در حال چاپ داشت که به‌علت بیماری، معلق مانده و هیچ ارگان و نهادی برای چاپ این کتاب که به‌گفته پدرم بیش از ۴۰سال روی آن زحمت کشیده، حمایت نکرد برخی به‌صورت شخصی قصد خرید آن را داشتند ولی پدرم به هیچ‌عنوان راضی نشد، ایشان تمام مقام‌های خراسان را جمع‌آوری و مکتوب کرده و این کتاب حجم زیادی دارد و نمی‌توان اینگونه اقدامات را شخصی انجام داد چراکه این کتاب یک کتاب معمولی نیست ولی متاسفانه در این بخش هیچ حمایتی نشد.» حالا به این فکر می‌کنم آن پژوهش‌ها و آن مقام‌هایی که قرار بود در یک آلبوم منتشر شود دیگر منتشر نخواهد شد. باز آه مکرر از نهاد برمی‌آید وقتی به یاد می‌آوری که پورعطایی در زمان حیات گفته بود: «بعضی چیزها فقط در دست من است و با رفتن من از دست می‌رود» و به همین دلیل تصمیم به انتشار آلبومی گرفته بود که تمام مقام خراسان را داشته باشد و وای بر موسیقی ما که چه گوهری را قدرنادانسته از دست داد...

بعد از این پیگیری‌ها تصمیم گرفتم به ملاقات او بروم که در بیمارستان امام رضا(ع) مشهد بستری بود. وقتی به بیمارستان رسیدم سراغ اتاقش را گرفتم، به بخش ریه رفته و البته از دیدن اتاق بسیار کوچک و تهویه نامناسب آن کمی تعجب کردم. پورعطایی را دیدم که بسیار نحیف روی تخت بیمارستان بود و همسرش بی‌تاب به گرد او می‌گشت. خیلی ضعیف شده بود. به یاد آوردم وقتی چند سال پیش که اولین‌بار او را از نزدیک ملاقات کردم چقدر پرصلابت بر دوتارش پنجه می‌زد و حالا هرچه از او می‌پرسیدیم دیگر به راحتی نمی‌توانست پاسخ دهد. تنها جواب سوالات ما کلمه‌ای بود که استاد آن را در مقام‌ها بسیار تکرار می‌کرد و آن «الله» بود وقتی که الله مدد را می‌خواند یا هو یاهو می‌زد... با دخترش زینب صحبت کردم. او می‌گفت: «پدرم بی‌تاب سازش است و ما هر زمان که بشود دوتار می‌آوریم و برایش می‌زنیم حتی گاهی از اجراهای قدیمی‌اش می‌گذاریم او گوش می‌دهد و خاطراتش را می‌گوید.»

بعد از چندروز با من تماس گرفتند و برای بزرگداشتش دعوتم کردند. این مراسم بنا بود در تربت جام برگزار شود تا در آن، مردم را به دعا برای سلامتش دعوت کنند؛ مراسم بزرگداشتی که به ترحیم بدل شد. این بزرگداشت قرار بود ۱۲مهر با عنوان «نغمه‌ساز مانا» در سالن تربیت شهرستان تربت‌جام برپا شود. عجیب آنکه حال پورعطایی همان روز وخیم شد و دار فانی را وداع گفت. البته به‌خاطر دعوت از میهمانانی که نه‌تنها از تربت‌جام بلکه از شهرهای دیگر نیز آمده بودند و به اصرار خانواده پورعطایی، مراسم با وجود فوت او برپا شد.

مردم سالن را پر کرده و عده‌ای نیز بیرون از سالن ایستاده بودند. مراسم با کلیپی از پورعطایی شروع شد که داغ همه را تازه کرد و وقتی به اوج رسید که استاد در آن کلیپ شعری را خواند و گفت این یک وصیت است: «طناب چوب دارم را بیارین/ غبار کوی یارم را بیارین/ وصیت می‌کند پورعطایی/ شب مرگم دوتارم را بیارین» حال و هوای مجلس با صدای استاد عجیب شده بود. این فقط خانواده استاد نبودند و صدای هق‌هق جمعیت بالا گرفته بود تا حدی که مجری برنامه از حضار خواست آرامش خود را حفظ کنند چراکه استاد به این امر راضی نبود و خواسته بود که حتی در شب مرگش نیز صدای نوای دوتار بر خراسان طنین‌انداز باشد. استادان زیادی در مراسم حضور داشتند؛ استاد فاروق کیانی، استاد کریمی، استاد غفاری و بسیاری از استادان مقامی و همچنین گروه‌های مختلف و فرزندان استاد با دوتارها و حنجره‌های طلایی‌شان آمده بودند تا آن شب، «دوتار» غریبی نکند. لباس‌های محلی، نوای دوتار و ساز، پوسترهای پورعطایی که اصلا قرار نبود برای گریه و تاسف بمانند. بنا بود دوستداران موسیقی مقامی جمع شوند تا برای سلامتی استاد دعا کنند نه اینکه برای شادی روحش سکوت بغض‌آلود...

مراسم با دوتارنوازی استادان و اشعاری که در وصف استاد گفته شده بود پی گرفته و در نهایت با صدای استاد و بغض حضار پایان یافت. به صدای نوای نوایی گوش می‌دهم که ماندگار شد و غمی که در نهانخانه دل همه دوستداران موسیقی مقامی نشست، به مرغ وحشی که رنجور و سربلند از بام برخاست و دیگر نخواهد نشست، به خاری که بر دل نشست، به گریه‌هایی که ناقه را در گل نشاند و به کاروانی که شب را طی کرد، موسیقی مقامی خراسان یتیم شد و من باز یاد حرف استاد یگانه بخشی شمال خراسان می‌افتم که گفته بود: «مرده هنرمندان عزیز است...»

زیر آسمان فیروزه ای

جشنواره اصفهان آغاز شد

فرانک آرتا . اصفهان

● بیست‌وهشتمین جشنواره بین‌المللی فیلم‌های کودک و نوجوان در حالی سپری می‌شود که دست‌اندرکاران جشنواره تلاش می‌کنند با برگزاری جلسات تخصصی درباره سینمای کودک و برگزاری جلسات پرسش و پاسخ بعد از نمایش فیلم‌های بخش مسابقه، به جشنواره روحی تازه بدمند تا بی‌رونقی و بی‌توجهی به سینمای کودک و نوجوان در چندسال اخیر را جبران کنند. در دومین‌روز جشنواره، دوازدهم مهرماه طی مراسمی چهار کتاب «بانویی از زاگرس» به قلم مزدا مرادعباسی، فیلمنامه «نیاز» نوشته علی‌اکبر قاضی‌نظام، فیلمنامه «هامون و دریا» نوشته ابراهیم فروزش و فیلمنامه «شاخ گاو» به نویسندگی کیانوش عیاری رونمایی شد که در این مراسم پوران درخشنده، ابراهیم فروزش و علی‌اکبر قاضی‌نظام حضور داشتند و غایب اصلی کیانوش عیاری بود. همچنین نشست تخصصی تاثیر تلویزیون و بازی‌های رایانه‌ای بر سینمای کودک و نوجوان، با حضور علی زارعان (مدیر گروه کودک و خردسال شبکه۲)، فریال بهزاد (کارگردان)، علی معلم (مجری و کارشناس)، محمد بیطرف (مسوول تفاهمات بین‌بخشی بنیاد فارابی)، حمیدرضا دیبایی (مدیر اجرایی و ارتباطات و امور رسانه‌ای جشنواره)، مجید مظفری، سعید راد و محمدرضا شریفی‌نیا (بازیگر) نیز در تالار آینه هتل عباسی برگزار شد. در بخشی از نشست، فریال بهزاد، کارگردان نیز در این‌باره گفت: «سینمای ایران از دهه ۶۰ به‌بعد، به‌جای حرکت به سمت تکنیک و تکنولوژی در یک جایی متوقف شد و متاسفانه به‌لحاظ تکنولوژی هیچ پیشرفتی نکرد و متاسفانه حتی در بازی‌های رایانه‌ای نیز ما به‌لحاظ تکنولوژی و سرمایه‌گذاری، بسیار ضعیف و فقیر هستیم.» این کارگردان سینما، همچنین درباره جشنواره گفت: «در این چندروز برگزاری جشنواره استقبال خاصی از بچه‌ها ندیدم و این مهر تاییدی بر فقر تکنیکی و سرمایه‌گذاری سینمای ماست. بنابراین باید هرچه زودتر از یک جایی آغاز کنیم.» در پایان این نشست فریال بهزاد، ایجاد مثلث سینما، تلویزیون و آموزش‌وپرورش را در بهبود شرایط فعلی سینمای کودک، موثر خواند و اذعان کرد: «برای من سوال است که آموزش‌وپرورش کجای این جریان قرار دارد؟ گرچه نقدهایی به تلویزیون هم وارد است.» گفتنی است در این نشست محمدرضا جعفری‌جلوه مدیرعامل بنیاد سینمایی فارابی، مهدی مسعودشاهی، دبیر جشنواره فیلم کودک، مجید مظفری، سعید راد، محمدرضا شریفی‌نیا، ملیکا شریفی‌نیا، کوروش تهامی، سیدجواد هاشمی، خسرو دهقان و اهالی رسانه نیز حضور داشتند.